

بررسی و نقد دیدگاه نیچه نسبت به مسئله ناسازگاری دین و اخلاق

محمدانور راسخ^۱، محمد رضاپور^۲

چکیده

از جمله اهم مسائل فلسفه دین نسبت میان دین و اخلاق است. در این زمینه چند دیدگاه وجود دارد، یکی از آنها «نظریه ناسازگاری و تعارض دین و اخلاق» است که موردباور نیچه است و خاستگاه آن دیدگاه خاص وی نسبت به انسان، کمالات و اهداف آن و همچنین برداشت مخصوص وی از اخلاق و ارزش‌هاست. از نظر وی، کمال برین انسان در قدرت نهفته است و دین باعث ضعف و پستی او می‌گردد. او می‌گوید دین، انسان‌ها را همسان و هم‌رتبه و از حیث ارزش، در یک سطح می‌داند در حالی که خلقت و طبیعت، آنان را در سطوح مختلفی از استعداد و ملاک‌های ارزشی قرار داده است. از نظر وی دین، زندگی‌گریز و دنیاستیز است و این برخلاف امیال طبیعی و خواسته‌های غریزی انسان است. دیدگاه و مبانی نیچه از جهات مختلف مخدوش و قابل نقد است. نداشتن دلایل علمی و فلسفی، برداشت ناقص و سطحی از دین و اخلاق‌دینی و عدم شناخت عمیق و فراگیر از انسان و کمالات و ارزش‌های انسانی، غفلت از حیات ابدی و تمرکز بر زندگی ظاهری و قدرت مادی، از جمله ضعف‌های این دیدگاه و نظریه است. این تحقیق، با بهره‌جستن از روش توصیفی تحلیلی دیدگاه نیچه را تبیین و براساس مبانی حکمت اسلامی و روش فلسفه دین، مورد نقد قرار داده است.

واژگان کلیدی: نیچه، دین، اخلاق، ارزش، نسبت دین و اخلاق.

۱. دکترای کلام اسلامی، دانشکده حکمت و ادیان، مجتمع آموزش عالی امام خمینی، قم، ایران. rasekh115@gmail.com

۲. استادیار و عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه. rezapoor110@yahoo.com

۱. مقدمه

یکی از موضوعات و مسائلی که از دیرزمان در حوزه مباحث دین و اخلاق مورد نظر اندیشمندان و پژوهشگران قرار داشته است، چگونگی رابطه دین و اخلاق است. کهن‌ترین آثاری که از لحاظ تاریخی در این زمینه برجای مانده است، مربوط به یونان باستان است. در بحثی که سقراط با «اوثیفرن» دارد (افلاطون، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۵۰) این مطلب به خوبی بازگو می‌شود. مسئله اصلی در این گفت‌وگو این است که آیا چون خدا به چیزی امر کرده، آن چیز صواب است، یا چون آن چیز صواب است، خدا امر کرده است. با این حال، بحث چالشی دین و اخلاق، مربوط به دوره‌های اخیر، به خصوص عصر روشنگری است. در این عصر گفته شد که دین مانع و سد راه پیشرفت علمی شده و از عهده بنیاد نهادن اخلاق حقیقی و نظام اجتماعی و سیاسی عادلانه برنیامده است (کاسیرر، ۱۳۷۲، ص ۱۸۶) و در مورد خصوصیات این عصر گفته شد که انسان می‌باید میان علم و ایمان یکی را برگزیند و از هرگونه یاری طلبی و کمک جستن از ماسوای خویش چشم‌پوشد (همان، ص ۲۱۲). این کار زمانی میسر است که انسان به خود و تلاش خود متکی باشد. این دیدگاه، بر استقلال و خودمحموری انسان تأکید دارد.

نیچه از جمله فیلسوفانی است که بیش از دیگران به این دیدگاه معتقد بوده است. وی اشکالات تندی علیه خدا و دین مطرح کرد و اعتقاد به آن‌ها را موجب انحطاط، ضعف، و پستی انسان برشمرد. او با طرح اندیشه «ابرمرد»، معیارهای جدیدی برای اخلاق و ارزش‌ها ارائه کرد و با این کار، اساس و بنیان اخلاق را مورد تردید قرار داد. هرچند ضعف‌های موجود در آموزه‌های دینی و اخلاقی مسیحیت را نمی‌شود انکار کرد^۱، ولی نباید به این بهانه، همه ادیان الهی و توحیدی و اخلاق دینی را مردود دانست. بدون تردید، اشکالات و شبهات نیچه از اتقان و اعتبار علمی و فلسفی برخوردار نیست، ولی

۱. عالمان دینی مسیحی و ارباب کلیسا، دین مسیحیت را در قالب آموزه‌هایی ارائه کردند و در راستای پیاده کردن آن آموزه‌ها به شکلی عمل کردند که چهره دین را مخدوش نمود و دانشمندان و اصحاب فکر را نسبت به دین متفر ساخت. تعالیم دینی کلیسا بسیار ناقص و نارسا بود. کلیسا به خدا تصویر انسانی داد و خدا را در قالب بشری معرفی نمود. افراد از کودکی، خدا را با همین قالب‌های انسانی و مادی می‌شناختند و بعد از رشد فکری درمی‌یافتند که این مطلب با موازین علمی و عقلی سازگار نیست و از طرفی هم قوه نقادی و تحلیل‌نداشتند و نمی‌دانستند که مشکل، مربوط به کلیسا است، لذا مطلب را از اساس انکار می‌کردند. کار دیگر کلیسا آن بود که پاره‌ای از معتقدات علمی بشری را در ردیف اصول مذهبی قرار داد و مخالفت با آن را موجب ارتداد می‌دانست. نیروهای ویژه پولیسی، تقشیش عقاید می‌کردند و مخالفان با عقائد را مورد آزار قرار می‌دادند. دانشمندان و محققان جرأت نداشتند بر خلاف آنچه کلیسا می‌اندیشید بیندیشند. اینگونه فشارها بالطبع عکس‌العمل بسیار بدی نسبت به دین و مذهب ایجاد کرد. (ر.ک: مطهری، علل گرایش به مادی‌گری)

با توجه به چالشی بودن دیدگاه‌های ایشان و علاقه‌مندی‌های هرچند نسبی نسبت به آثار وی، ضرورت دارد که سخنان و شبهات ایشان به خوبی تبیین و به آن‌ها جواب داده شود. ویژگی این نوشته، تبیین و تشریح دیدگاه‌های متفروق و پراکنده نیچه از میان آثار متعدد وی و بیان اشکالات و نقایص آن بصورت فشرده و منسجم است. به مقتضای عنوان مذکور، سعی شده است به این سؤال‌ها پاسخ داده شود که چرا نیچه دین و اخلاق را در تقابل و تعارض با هم می‌داند؟ برداشت و تعریف وی از اخلاق، دین و ارزش‌ها چگونه است و چه اشکالاتی بر دیدگاه ایشان وارد است.

۱. تعریف دین

دین در لغت، به معنای: مکافات، حساب، اسلام (ابن‌منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۴۶۰)، عادت و شأن (همان، ج ۱۳، ص ۱۶۹). طاعت و جزا (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۳۲۳)، کیش، صبغه، طریقت، شریعت، مقابل کفر (دهخدا، بی‌تا، ج ۲۴، ص ۵۷۲). آمده است. برخی از لغت‌شناسان زبان عرب، اطاعت و انقیاد را معنای محوری و اصلی دین دانسته و بقیه معانی را از فروع و مصادیق آن شمرده‌اند. (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۳۱۹).

از نظر اصطلاحی، تلاش دانشمندان در ارائه یک تعریف جامع و مانع از دین به جایی نرسیده است. می‌توان دین را به طور مختصر و فشرده این‌گونه تعریف کرد: دین مجموعه عقاید، اخلاق و قوانین و مقرراتی است که برای اداره فرد و جامعه‌ی انسانی و پرورش انسان‌ها از طریق وحی و عقل در اختیار آنان قرار دارد» (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۲۷).

مراد نیچه از دین در قدم اول همان مسیحیت و آموزه‌های آن است، ولی گستره و دامنه انتقادات او فراتر از آن است. او با مفاهیمی چون خدا، معاد، رستاخیز و رسولان الهی و در کل، با جهان و قلمرو فرامادی و فراطبیعی سرستیز دارد و شدیدترین انتقادات را نسبت به آن‌ها انجام داده است.

۲. تعریف اخلاق

اخلاق جمع «خُلُق» یا «خُلُق» در لغت به معنای دین، طبع، سرشت و سنجیه به کار رفته است (ابن‌منظور، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۸۷؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۱۵۲). واژه «خُلُق» و «خُلُق» در اصل به یک ریشه بازمی‌گردد؛ خُلُق به معنی هیئت و شکل و صورتی است که انسان با چشم می‌بیند و «خُلُق» به معنی قوا و سجایا و صفات درونی است که با قوه بصیرت دیده می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۹۷).

در اصطلاح عالمان دینی، اخلاق به عنوان یک صفت نفسانی و یا یک هیئتی از برای نفس دانسته شده است که موجب می‌شود افعال به سهولت و آسانی و بدون نیاز به فکر و دقت نظر انجام پذیرد (ابن‌مسکویه، ۱۳۸۱، ص ۵۱؛ فیض کاشانی، ۱۳۸۳، ج ۵، ص ۹۵).

از نظر نیچه، «اخلاق (مسیحی و دینی)، طرز فکر انحطاط پذیرفتگانی است که با آرزوی کینه جویی برانگیخته شدند تا با زیان زدن به زندگانی انتقام خود را بستانند» (کاپلستون، ۱۳۸۸، ص ۱۶۸).

۳. دیدگاه نیچه نسبت به رابطه دین و اخلاق

نیچه معتقد است که هیچ رابطه‌ای میان دین و اخلاق وجود ندارد. از نظر وی، نه تنها رابطه‌ای وجود ندارد، بلکه اخلاق (به آن معنایی که نیچه در نظر دارد) می‌تواند موجب شود که دین به طور طبیعی موجودیت و جایگاه خود را از دست دهد.

از نظر نیچه، مسیحیت، یهودیت و اسلام، احکام اخلاقی را جعل می‌کنند و بعد، این احکام جعل شده را از طریق وعده به پاداش و وعید به کیفر قابل اجرا می‌سازند. بنابراین، از نظر او اگر از این جعل و انتساب تحمیلی دست برداریم، «مذهب به خودی خود، (هیچ) ربطی به اخلاق ندارد» (NIETZSCHE, 1967, P.193). اینکه چرا «ادیان در اثر باور به اخلاق ویران می‌گردند؟ نیچه جواب می‌دهد از آن جهت که دیگر خدای مسیحیت (به عنوان پشتوانه اخلاق) قابل دفاع نیست» (Ibid, P.195).

۴. مبانی تلقی ناسازانگاری دین و اخلاق از نظر نیچه

۴-۱. مبنای دین‌شناسانه و اخلاق‌شناسانه

همان‌طوری که اشاره شد، از نظر نیچه، نه دین مبنا و منشأ درستی دارد و نه اخلاق. به نظر وی، اگر بخواهیم منشأ این دو را به خوبی بشناسیم، به این نتیجه می‌رسیم که مهم‌ترین عوامل پیدایش دین و اخلاق، به مقوله‌های ترس، ضعف، قدرت‌طلبی و مهار قدرتمندان منتهی می‌شود. فشرده و خلاصه دیدگاه نیچه در باب منشأ دین و اخلاق به شرح ذیل است:

الف. احساس ترس و ضعف. نیچه معتقد است که در نیاکان ابتدایی، ترس وجود داشت و این ترس موجب می‌شد که آنان به یکی از افراد قدرتمند پناه ببرند و به تدریج، آن صاحب قدرت، جایگاه خدایی پیدا کرد (کاپلستون، ۱۳۸۸، ص ۱۹۲). به نظر وی، میزان ایمان و عدم ایمان افراد را قوت و ضعف آنان تشکیل می‌دهد؛ به این معنی که به هر اندازه انسان ضعیف‌تر باشد، مؤمن‌تر می‌باشد و هرچه قوی‌تر باشد بی‌ایمان‌تر خواهد بود.

ب. فقدان اراده. از نظر نیچه، انسانی که دارای اراده و اختیار است، خود را در مقام فرماندهی می‌بیند و احساس قدرت می‌کند. چنین انسانی نمی‌خواهد فرمان‌پذیر باشد. برخلاف انسان زبون و ضعیف که همیشه می‌خواهد تابع و پیرو باشد و از دیگران فرمان‌برداری نماید. از نگاه وی، فرمان

برداری مذموم است؛ خواه نسبت به خدا باشد یا اشخاص و یا هر چیز دیگر. بدین ترتیب، او نتیجه می‌گیرد که دو آئین بزرگ دنیا یعنی بودایی و مسیحیت به احتمال زیاد در یک فضای ضعف خارق‌العاده اراده و اختیار متولد شده‌اند و این خود دلیل سرعت انتشار و گسترش آن‌هاست (NIETZSCHE, 1974, P.289).

ت. احساس افراطی قدرت. یکی دیگر از علل پیدایش دین و مذهب، و مهم‌ترین آن‌ها از دیدگاه نیچه، احساس‌های افراطی قدرت است؛ به این معنا که انسان جویای قدرت است، اما چون به خود بی‌اعتماد است و احساس ناتوانی می‌کند، منبع قدرت را در بیرون وجود خود و در عالم دیگری می‌جوید و چون چنین چیزی در واقع وجود ندارد آن را می‌آفریند. «منشأ و مبدأ دین در احساس افراطی قدرت نهفته است که چون غریب هستند، آدمیان را غافل‌گیر و شگفت‌زده می‌سازند و به‌سان فرد بیماری که چون احساس می‌کند یکی از پاهایش سنگینی غیرعادی دارد، نتیجه می‌گیرد که فرد دیگری بر روی او قرار دارد» (NIETZSCHE, 1967, P.86).

ث. عقده. نیچه در مورد اخلاق مقبول و موجود نیز، مسئله عقده و کینه‌های انباشته‌ی طبقه محروم را عامل به وجود آمدن آن می‌داند تا از این طریق به باور خودشان افراد قوی و قدرتمند را کنترل و مهار نمایند.

به باور وی، ناتوانان نیز برای خودشان اراده به سوی قدرت دارند. این اراده، «گریزه گله در مقابل توانگران و ناوابستگان، گریزه افسوس‌خوران و به خواری وقف‌شدگان در مقابل نیکبختان، و گریزه میان‌مایگان در مقابل مستثناها» است. «آنان همه، به رغم مزاج عینین و عللیل خویش، در اخلاق وسیله‌ای برای خواجگی و جعل نیروی درونی (و نهایتاً بیرونی) می‌جویند» (باسپرس، ۱۳۸۵، ص ۲۳۶). بنابراین، نیچه به طور واضح تأکید دارد که دین و اخلاق برآمده از آن، ریشه در جعل و امور اعتباری و قراردادی دارد، در حالی که اخلاق مورد نظر وی، (اخلاق والاتاران) ریشه در واقعیت‌های طبیعی و عینی دارد و این دو مقوله هیچگاه با هم سازگاری نخواهند داشت.

بررسی و نقد

نسبت به دیدگاه‌های نیچه در مورد دین و اخلاق، ملاحظاتی وجود دارد که به آن‌ها اشاره می‌شود.

۱) ایشان به اصول و قواعد روان‌شناختی متوسل می‌شود. اولین کاستی این دیدگاه، کاستی روش شناختی است. ایشان بدون آن‌که به مصادیق دینداری (یعنی مؤمنان) مراجعه کند و آن را مورد بررسی و استقراء قرار دهد، به نحو پیشینی و از نزد خویش ادعا کرده است که خاستگاه دین، ترس، ضعف و یا گریزه قدرت بوده است (رک: کردفیروزجایی، ۱۳۸۶، ص ۱۶۱). اگر این ادعای نیچه درست باشد، باید مؤمنان، انسان‌های ترسو باشند، در حالی که تجربه و تاریخ، عکس این ادعا را نشان می‌دهد.

۲) بر فرض که عامل گرایش و اعتقاد خداپاواران و دینداران، ترس و یا امور روانی و اجتماعی دیگر

باشد، این مسئله منطقاً دلیل بطلان دین و مرهوم بودن وجود خداوند نخواهد شد. شاید باور به یک گزاره‌ای بدون دلیل باشد، اما نمی‌توان نتیجه گرفت که آن گزاره، باطل و غیرواقعی است. نتیجه گرفتن عدم وجود چیزی از بی‌اساس بودن باور به آن، مغالطه تکوینی نام دارد و نیچه گرفتار چنین مغالطه‌ای شده است (همان، ص ۱۶۲).

۳) عالمان و فیلسوفان، دلایل و براهین مختلف علمی، فلسفی و فطری برای دین‌پذیری بشر ارائه کرده‌اند. آنان یادآور شده‌اند که بشر از قدیم‌ترین ایام، به مفهوم علیت و معلولیت پی برده است و همین کافی است که او را متوجه مبدأ کل کند و لااقل این پرسش را برای او به وجود آورد که آیا همه‌ی موجودات و پدیده‌ها از یک مبدأ آفرینش به وجود آمده‌اند یا نه؟ هم‌چنین، بشر از ایام قدیم، نظامات حیرت‌آور جهان را می‌دیده، وجود خود را با تشکیلات منظم و دقیق مشاهده می‌کرده، همین کافی بوده است که این فکر را در او به وجود آورد که این تشکیلات منظم و این حرکات منسجم، همه از مبدأ و منشی مدبّر، حکیم، توانا و خودآگاه ناشی می‌شود یا نه؟ بنابراین، با وجود این عوامل عقلانی و منطقی، جست‌وجوی یک سلسله عوامل اجتماعی یا روانی توجیه درستی ندارد (طباطبائی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۴۰).

۴) اگر دیدگاه نیچه درست بود، دین طبیعتاً نباید دوام می‌آورد؛ زیرا چیزی که ریشه در منویات فریب‌کارانه دارد نمی‌تواند برای مدت‌های طولانی باقی بماند. پس این‌که دین دوام آورده باید یکی از این دو خصوصیت را داشته باشد؛ یا باید در نهاد و فطرت بشر جای داشته باشد و یا این‌که به گونه‌ای در برآوردن خواسته‌های بشر نقش داشته باشد که هیچ‌چیز دیگری نتواند جای آن را پر کند و به تعبیر یکی از فلاسفه، «اتفاقاً دین هر دو خاصیت را دارد، یعنی هم جزء نهاد بشر است، جزء خواسته‌های فطری و عاطفی بشر است و هم از لحاظ تأمین حوائج و خواسته‌های بشری جانشین ندارد» (مطهری، ۱۳۸۹، ص ۳۸۸).

یک پروفیسور آمریکایی می‌گوید فیلسوفان، از قرن نوزدهم بدین سو با اطمینان ما را متقاعد کردند که خدا مرده است، یا به زودی چنین خواهد شد. می‌گفتند الوهیت خیلی سرحال به نظر نمی‌رسد و به سختی می‌توان انتظار داشت که یک هفته دوام بیاورد؛ اما اکنون، ما در سپیده‌دم قرن بیست و یکم هستیم و دین همچنان زنده و سرحال است. او می‌گوید: عکس‌برگردان‌های قدیمی‌ای که به سپر اتومبیل می‌جسبانند به حقیقت پیوسته است: «خدا مرده است - نیچه. نیچه مرده است - خدا» (کیپوتو، ۱۳۸۸، ص ۱۳۴-۱۳۳).

۵) این سخنان نیچه در حد یک ادعاست و او باید آن را اثبات کند، در حالی‌که نیچه برای مدعای خویش هیچ‌گونه دلیلی ارائه نکرده است. ایشان دأب خویش را عدم ارائه دلیل می‌داند. او می‌گوید: «ما روح‌های سرکش و ناشکیبا جز به حقایق حدس‌زدنی معتقد نیستیم و از هرگونه برهان

و استدلال رَم می‌کنیم و از دیدن دانشمندی که از نتیجه‌ای به نتیجه‌ای می‌خزد می‌گریزیم» (کرسون، ۱۳۶۳، ص ۵۰۸).

نیچه هرگز عادت نداشت استدلال منطقی ارائه کند. او قصد داشت استدلال عقلی را حقیر بشمارد و هرگز نکوشید برهانی برای الحاد خویش ارائه دهد. از نظر کاپلستون، منحط دانستن اعتقاد به خدا و یا دشمن دانستن آن با حیات، بیش از یک بیان جزمی نیست که برپایه تصوراتی چند از تاریخ مذاهب متداول اقتباس شده است (کاپلستون، ۱۳۸۸، ص ۱۹۵).

۶) اگر اخلاق دینی، معجول و ساختگی باشد و ریشه در واقعیت نداشته باشد، قدرتمندان و والاتباران مورد نظر نیچه نباید درک درستی از مقولات اخلاقی داشته باشند و نسبت به باید‌ها و نباید‌های اخلاقی بی‌تفاوت باشند؛ در حالی‌که هر انسانی از هر طبقه و طایفه، از هر رنگ و نژاد، ضروریات و بدیهیات اخلاقی را درک می‌کند و پاره‌ای از رفتارها را حَسَن یا قبیح می‌شمارند. این امر ثابت می‌کند که دین همانند اخلاق، ریشه در نهاد و فطرت بشر دارد.

۲-۴. مبنای انسان‌شناسانه

نیچه انسان‌ها را به دو دسته متفاوت تقسیم می‌کند. از یک دسته به عنوان انسان‌های پست و فرومایه و برده نام می‌برد و دسته‌ی دیگر را انسان‌های اشراف و والاتبار معرفی می‌کند. ایشان بر این باور است که انسان‌های ضعیف برای مهار کردن انسان‌های قوی و زورمند، ارزش‌هایی را به نام اخلاق جعل کردند تا از این طریق بتوانند خود را از خطر نابودی حفظ نمایند.

نیچه معتقد است که دو گونه‌ی بنیادین از اخلاق را کشف کرده است: اخلاق سروران و اخلاق بندگان. در اخلاق سروران یا اخلاق مهان، «نیک» و «بد» برابر است با «والا» و «پست» و در آن برچسب‌های اخلاقی را بر مردمان می‌زنند، نه بر کردارها؛ اما در اخلاق بندگان، ملاک «نیک» و «بد»، سودمندی برای جماعت ناتوان و بی‌زوران است و صفاتی چون همدردی و مهربانی و فروتنی را ارجح می‌نهند و فضیلت می‌شمارند (کاپلستون، ۱۳۸۲، ص ۳۹۱).

در نگاه نیچه هر کدام از این دو نوع اخلاق، ویژگی خود را دارد. اخلاق بردگان و ارزش‌های آن را مقوله‌ای به نام دین یا خدا به آنان تلقین می‌کند؛ اما در اخلاق والاتباران، خود انسانِ والا ارزش آفرینی می‌کند. نیچه از انسانِ والا و ایده‌آل خودش به «ابرمرد» تعبیر می‌کند و اراده و خواست او را معیار همه‌ی فضائل و ارزش‌ها می‌داند (استرن، ۱۳۷۳، ص ۱۱۱). ابرمرد نیچه، ارزش‌ساز و ارزش آفرین است. به نظر ایشان، اگر انسانِ والا «احساس کند که یک چیزی زیان‌آور است، آن چیز ذاتاً زیان‌بار خواهد بود. انسانِ والا، شرف هر چیزی را بدان می‌بخشد و او ارزش‌آفرین است»

(NIETZSCHE, 2004, P.224).

زرتشت نیچه، هیچ‌کس را هم‌تراز و همسنگ خود نمی‌داند. تنها کسانی را همسنگ و هم‌وزن خود احساس می‌کند که خواست و اراده خود شان را خود تعیین می‌کنند و هرگونه تسلیم و فرمان برداری را از خودشان دور می‌کنند (اشتاینر، ۱۳۹۰، ص ۹۶). زرتشت، مردم برتر را آموزش می‌دهد و به آن‌ها می‌گوید از کسانی که به خوبی‌های عالی‌تر، بیشتر از خوبی‌های خودشان ارزش می‌نهند، بیزار باشند. ایشان ویژگی مردم برتر را آن می‌داند که خوبی‌های خود را آفریده‌های خود در نظر می‌گیرند (اشتاینر، ۱۳۹۰، ص ۶۳).

ابرمرد نیچه، براساس اقتضای گرایز خودش رفتار می‌کند نه براساس دستور عقل خویش. آنچه با گرایز انسان همساز باشد، از نظر نیچه عین ارزش است، نه آن چیزی که با عقل دمساز باشد. ستیز او با ارزش‌های سقراطی - مسیحی و به‌خصوص مسیحیت از آن روست که معتقد است مسیحیت با اخلاق خود، شادخوری لذت‌طلبانه نفسانی‌گریزی یونانی، که نیچه از آن تحت عنوان گرایش «دیونوسوسی» نام می‌برد، را از بین برده است. نیچه معتقد است «زندگی بدون غریزه و زندگانی غریزه‌ستیز، خود یک بیماری است؛ بیماری‌ای که راه بازگشت به سلامت و سعادت در آن وجود ندارد. جنگیدن با غریزه، تباهی زندگی به بار می‌آورد. بالندگی زندگی یعنی بالندگی غریزه و سعادت، برابر است با غریزه» (NIETZSCHE, 2005, P.166).

از نظر نیچه، بهای ارتقای اخلاق، تعطیل عقل است (NIETZSCHE, 1967, P.136). به نظر وی، نیازی نیست که انسان امیال و خواسته‌های خود را مستند به دلیل و برهان نماید و روپوشی از عقل بر آن بپوشاند، بلکه همان خواست غریزی او کافی است. به نظر او، این خاستگاه به فراموشی سپرده شده و به جای آن، خواست الهی و عقلی به صورت یک خیال، بر انسان‌ها تحمیل شده است. به اعتقاد وی، اگر مردم از گرایز سالم بهره‌مند بودند و آرمان‌های شان را براساس آن تعیین می‌کردند، آن وقت این اشتباه نظری در باره سرچشمه این آرمان‌ها صورت نمی‌گرفت.

نیچه می‌گوید از زمانی که نظریه دموکراسی به وسیله یهود و نصارا در قرون جدید مقبولیت یافته است، حتی مردان قوی نیز از قدرت و تندرستی خود شرم می‌برند و به جست‌وجوی «دلیل» می‌افتند و این کار سبب می‌شود که فضایل و اخلاق اشراف از میان برود (ویل دورانت، ۱۳۷۶، ص ۳۷۱).

بررسی و نقد

این دیدگاه نیچه نیز از چند جهت دارای اشکال است.

۱) اگر دیده شود که یک دیدگاه، بدیل ناهمگونی در عرض خود دارد، ضریب اعتبار هرودی آن‌ها تا حد زیادی کاهش می‌یابد. در مسئله مورد بحث، مارکسیست‌ها می‌گفتند مفاهیم اخلاقی را طبقات مرفّه و برخوردار برای تسکین طبقه محروم و جلوگیری از انقلاب و شورش آنان به وجود آورده‌اند. نیچه آمده عکس آن را می‌گوید. ایشان می‌گوید اخلاق را طبقه ضعیف به وجود آورده

است تا از این طریق، جلو اقویا و زورمندان را بگیرند. پس نیچه باید اول جواب مارکسیست‌ها را بدهد و بطلان دیدگاه آنان را اثبات نماید. البته حقیقت آن است که هیچ‌کدام از این دو دیدگاه، دلیل معتبر و متقنی برای اثبات مدعای خود ندارند و گذشت زمان، بهتر از هر چیزی، بی‌اعتباری این دو دیدگاه را اثبات کرده است.

۲) شواهد عینی، خلاف دیدگاه نیچه را اثبات می‌کند. اگر انسان‌ها را با همان فطرت اولیه و بدون حب و بغض‌های عارضی و جانی در نظر بگیریم، خواهیم دید که داوری‌های اخلاقی همسان و همگونی را از خود بروز خواهند داد. آزار رساندن به یک انسان بی‌گناه، یک کودک معصوم و حتی یک حیوان غیر مضر، بی‌احترامی به والدین و یا حتی آسیب رساندن به محیط زیست و امثال این موارد را هیچ انسانی تأیید نمی‌کند. امروزه یکی از نمونه‌های بارز و عینی یک داوری اخلاقی همسان و فراگیر را در مقیاس جهانی نسبت به مردم غزه و فلسطین مشاهده می‌کنیم. مطالب صورت گرفته در این سرزمین را همه جهانیان از هر رنگ و نژاد و از هر دین و آیین با شدیدترین ابزار ممکن تقبیح کرده و نسبت به آن ابراز انزجار می‌نمایند. بنابراین، شواهد عینی این چنینی، بی‌پایگی و سستی دیدگاه نیچه را به خوبی نشان می‌دهد.

۳) ملاک و معیار انسان «والا تبار» از نظر نیچه کدام است؟ از چند حالت بیرون نیست، به طور اجمال یا قدرت است، یا ثروت، یا علم و یا زیبایی؛ در حالی که هیچ‌کدام از این‌ها از ذاتیات وجودی انسان نیست. هر انسانی با هر مشخصه و خصوصیتی که داشته باشد می‌تواند به این مقولات متصف شود. مضاف بر آن، مراد نیچه از ابرانسان یا انسان قدرتمند چیست، آیا قدرتمند مطلق که هیچ محدودیتی ندارد یا قدرتمند نسبی؟ اگر اولی منظور باشد، چنین انسانی موجود نیست، و اگر دومی اراده گردد، هیچ انسانی از عنوان فوق خارج نیست.

قدرت‌های مادی، ثروت‌های مادی و عزت مبتنی بر آن‌ها یک امر ثابت و پایدار نیست. چه بسا افرادی که یک روز در اوج قدرت و شکوه زندگی قرار دارند و فردای آن در اثر حوادث و تحولات، در حضيض ذلت و زبونی قرار می‌گیرند؛ چنانچه عکس آن نیز ثابت است. حالت تنهایی نیچه در آخر عمر، گواه خوبی برای اثبات این مطلب است. او در یکی از نامه‌های خود به خواهرش می‌نویسد: «هرچه روزگار بر من می‌گذرد زندگانی بر من گران‌تر می‌شود. سال‌هایی که از بیماری در نهایت افسردگی و رنجوری بودم هرگز مانند حالت کنونی از غم پُر و از امید تهی نبودم، چه شده است؟ ... خدایا من امروز چه تنها هستم، یک تن نیست که بتوانم با او بخندم و یک فنجان چای بنوشم، هیچ کس نیست که نوازش دوستانه بر من روا بدارد» (فروغی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۲۷).

۴) با توجه به تعداد و کثرت انسان‌های قدرتمند و دولت‌های قدرتمند و طوایف و اقوام قدرتمند در جهان، جای این سوال وجود دارد که در صورت تراحم منافع و اصطکاک مصالح آنان، منافع و

مصالح کدام یک بر دیگری مقدم است و کدام یک شایستگی عنوان سروری و والاتباری را دارد؟ در هر برهه‌ای از تاریخ، حداقل چندین قدرت مهم و بزرگ در سطح جهان وجود داشته که هر کدام ادعای سیادت و کدخدایی جهان را داشته است و همین مسئله باعث شده است که جنگ‌های خونین و بزرگی در طول تاریخ صورت بگیرد که مهم‌ترین آن‌ها جنگ‌های جهانی اول و دوم است. حال از نظر نیچه، خواست و اراده کدام یک از این قدرت‌ها ملاک و معیار ارزش محسوب می‌شود؟ اگر یک کشور و یا یک شخص خاصی دارای این صلاحیت است، او کدام است و چه کسی باید او را مشخص کند و اگر همه است، تناقض و جمع اضداد به وجود می‌آید. نیچه برای این مشکل باید راه حل ارائه می‌کرد.

۵) برفرض اینکه خواست و اراده والاتباران و نجیبان و اشراف نسبت به غیرشان، یعنی فروستان برتری داشته باشد و آنان مقدم دانسته شوند، در میان خود آنان کدام معیار اخلاقی حاکم است؟ آیا در روابط والاتباران با خودشان و در میان خانواده‌های آنان روابط اخلاقی وجود دارد یا ندارد. جواب یقیناً مثبت است. هیچ مجموعه‌ای نیست مگر اینکه اصول و ارزش‌هایی در میان آنان حاکم است. حالا سوال این است که در میان این‌ها چه نوع ارزشی حاکم است. آیا اینجا هم معیار ارزش، زور و قدرت است؟ آیا در روابط اخلاقی یک خانواده اشرافی باز هم معیار ارزش، زور و غلبه است؟

۶) نیچه پیروی از غرایز را می‌ستاید و ادعا می‌کند که کار دین، سرکوب کردن آن است. برخلاف این برداشت، دین غرایز را سرکوب نمی‌کند، بلکه آن را تعدیل می‌کند. دین و اخلاق، هدایت غرایز را به دست عقل می‌سپارد. بسیار شگفت‌آور است که نیچه عقل را حقیر و ناچیز می‌شمارد، در حالی که امتیاز انسان تنها به وسیله عقل است و متابعت از عقل، یگانه راه نجات انسان است. قرآن کریم، ندامت اهل جهنم را از زبان خودشان، عقل‌گریزی و عقل‌ستیزی آنان می‌داند: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک (۶۷) ۱۰). و می‌گویند: «اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم».

یکی از خدمات‌های دین به بشر، کمال‌بخشی عقل است. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در بیان حکمت بعثت پیامبران می‌فرماید: «و یشروا لهم دفائن العقول» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱، بند ۳۷). انبیاء آمدند تا گنجینه‌ها و دفینه‌های عقل را برای بشر استخراج کنند. این بیان حضرت می‌رساند که حتی عقل انسان هم نیاز به دستگیری و هدایت دارد؛ یعنی گنجینه‌ها و دفینه‌های با ارزشی وجود دارد که خود عقل قادر به کشف آن نیست، باید یک راهنما از بیرون، عقل را کمک کند و این نیروی کمک‌کننده همان انبیاء هستند.

۷) براساس جهان‌بینی توحیدی، ساختار خلقت همه انسان‌ها همسان و همگون است و هیچ

نوع تمایز و تفاوتی در آن وجود ندارد. قرآن کریم، منشأ و مبدأ مادی انسان را همان پدر و مادر او دانسته و جنسیت و تکثر شعبه‌های قومی و قبیله‌ای و خانوادگی را موجب فضیلت نمی‌داند. تنها فضیلت از نظر قرآن، تقوا، پاکی و طهارت روح می‌باشد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات (۴۹)، ۱۳).

پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «أبها الناس إن ربكم واحد وإن أباكم واحد لا فضل لعربي على عجمي ولا لعجمي على عربي ولا لأحمر على أسود ولا لأسود على أحمر إلا بالتقوى قال الله تعالى إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (کراچی، ۱۳۴۹ق، ص ۲۱).

از نظر قرآن کریم، همان طوری که انسان در وجود خودش محتاج افاضه فیض الهی است، عزت و ذلت او نیز از دایره مشیت و اراده الهی خارج نیست. «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران (۲۶)، ۳). بگو: بارالها! مالک حکومت‌ها تویی به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی و هر که را بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبی‌ها به دست توست تو بر هر چیزی قادری.

۳-۴. مبنای هدف‌شناسانه

نیچه هدف طبیعت و موجودات را تکامل و رشد می‌داند و معتقد است تنها موجودی می‌تواند مسیر تکامل را به خوبی طی کند که از ویژگی قدرت برخوردار باشد. از این رو، در نظام طبیعت، موجودات ضعیف به تدریج از چرخه حرکت باز می‌مانند و نابود می‌شوند. بنابراین، از نظر ایشان اگر انسان بخواهد به مراحل و مراتب عالی تکامل برسد باید به عناصر قدرت‌ساز دست پیدا کند. براساس این قاعده، هر چیزی که جس قدرت را در بشر تشدید کند، مطلوب است و یک امر اخلاقی محسوب می‌شود، و هر چیزی که موجب ناتوانی و ضعف شود مردود و ضد اخلاق است. از همین رو، ایشان با آرمان زهد مخالفت می‌کند و آن را در تعارض با زندگی می‌داند. از نظر وی، زاهد که هوای سرای دیگر و دنیای آخرت را دارد و به زندگی زمینی پشت پا می‌زند و از لذت‌های آن چشم می‌پوشد، دشمن تن خویش و دشمن زندگی است (NIETZSCHE, 2005).

از نگاه نیچه، اعتقاد به این‌که حیات دنیوی فی نفسه هدف و مقصدی ندارد، بلکه فقط واسطه‌ای برای نیل به شادی‌ها و لذت‌های حیات اخروی است، از دست دادن هرگونه میل به توسعه و انصراف از هرکوشش و تلاش می‌باشد. کدام موجود زنده‌ای برای توسعه زندگانی‌اش به خود زحمت خواهد داد، چنانچه آن را فی نفسه عاری از هر نفع و فایده‌ای پندارد؛ چنین اعتقادی منطقاً یا به زهد

و ریاضتِ ژهبانی یا به زندگانی محقر کسی منجر می‌شود که سعادت خود را در اعتدال تنگ‌نظرانه اپیکوری، یعنی منفورترین چیزها می‌جوید (کرسون، ۱۳۶۳، ص ۲۵۷-۲۵۶).

نیچه می‌گوید «این موضوع امروز خنده‌آور است که انسان ادعا کند ارزش‌هایی برتر از ارزش‌های دنیای واقعی به وجود آورده است، این دقیقاً همان خطایی است که ما دیگر مرتکب آن نخواهیم شد» (NIETZSCHE, 1974, P.286). او می‌گوید: «رفیقان! به شرفم سوگند، آنچه را که یادتان می‌آید وجود ندارد. شیطانی و دوزخی در کار نیست. جانتان شتابان‌تر از تن خواهد مُرد؛ پس دیگر از چیزی هول و هراس نداشته باش» (NIETZSCHE, 2006, P.11).

بنابراین، نیچه معتقد است از آنجایی که دین و اخلاق دینی به ژهد و ریاضت بها می‌دهد و به خوار داشتن تن سفارش می‌کند و انسان‌های ضعیف و قوی را در یک سطح قرار می‌دهد، مانع تکامل انسان می‌گردد و این یک امری کاملاً غیراخلاقی است.

«بر روی هم، دین‌هایی که تا کنون بوده‌اند، یعنی دین‌های فرمان‌فرما، از جمله علت‌های اصلی فروماندن نوع «انسان» در مرتبه پست بوده‌اند؛ زیرا بسی از آنچه را که می‌بایست نابود شود را نگاه داشته‌اند.» (NIETZSCHE, 2004, P.83).

از نظر وی، ارزش‌ها از دل طبیعت سر برمی‌آورد؛ از این رو، ارزشی که از دل غریزه زاده می‌شود، قدرت و توان و جنگ و ماجراجویی است؛ نه سُستی و صلح و آرامش. ایشان در برابر ارزش‌های دینی، از ارزش‌های شهسوارانه سخن می‌گوید که مهم‌ترین مشخصه‌اش، جنگ و ماجراجویی و بازی‌های رزمی است. (NIETZSCHE, 1967, P.33)

ایشان، جنگ را یک ارزش مثبت برای زندگی برمی‌شمارد و آرزوی مسیحی را که به تعبیر او، دنبال «آرامش روح» است محکوم می‌کند و زندگی بدون جنگ را در واقع، دست برداشتن از زندگی می‌داند. او تصریح می‌کند که هیچ چیز با ما بیگانه‌تر از آن آرزوی دیرینه «آرامش روح»، آن آرزوی مسیحی نیست. او انسان صلح‌طلب را به گاو نشخوارگر تشبیه می‌کند که نشخوار اخلاق می‌نماید. از نظر وی، خوش‌بختی را نباید در وجدان‌های آرام جستجو کرد، چون «دست برداشتن از جنگ یعنی دست برداشتن از زندگی بزرگ». «آرامش روح»، چه بسا یک بدفهمی است و بس» (NIETZSCHE, 2005, P.173).

نیچه به صراحت می‌گوید: ناتوانان باید نابود شوند؛ این است نخستین اصل بشردوستی ما. انسان باید آن‌ها (ناتوانان) را در این مهم (نابودی) یاری کند؛ چه چیز زیان‌بخش‌تر از هر تباهی است؟ همدردی فعال نسبت به ناتوانان و ناتندرستان، یعنی مسیحیت (NIETZSCHE, 2004, P.25).

بررسی و نقد

این برداشت که تکامل طبیعت براساس تنازع بقاء صورت می‌گیرد و نسبت به جامعه بشری هم

همین ملاک جاری و ساری است، از چند جهت مخدوش است.

۱) این دیدگاه، نه از نظر فلسفی مبنای درستی دارد و نه از نظر اخلاقی. از نظر فلسفی، نیچه ارزش‌های اخلاقی را مبتنی کرده بر قانون طبیعت، در حالی که اولاً در طبیعت صرفاً تنازع بقا نیست، بلکه تعاون و هم‌افزایی هم در آن جریان دارد و دلیلی ندارد که صرفاً تنازع بقا دیده شود. ثانیاً، قوانین طبیعت از آن جهت که قانونی است حاکم بر موجودات بی‌شعور و بی‌اراده، نمی‌تواند مبنای قوانین اخلاقی که قوامش به ادراک و اختیار و نیت و قصد است قرار گیرد. قلمرو قوانین طبیعت، پدیده‌های جبری است، اما قلمرو اخلاق، قلمرو پدیده‌های انتخابی و اختیاری است. صرف این‌که در نظام طبیعت، ضعیف پایمال است، نمی‌تواند نظام ارزش اخلاقی برای ما به وجود آورد.

۲) تقیصه دیگر این دیدگاه آن است که ایشان از قدرت‌های معنوی انسان غفلت ورزیده است. اگر بنا باشد، قدرت موجب تکامل انسان شود، قدرت‌های معنوی نقش بیشتری در آن دارد. اصلاً قدرت حقیقی قدرتی است که از درون بجوشد و قدرتی که در پرتو امکانات بیرونی یا اعتبارات عقلانی فراهم گردد، قدرت حقیقی نیست، لذا همه کسانی که بهره‌ای از چنین قدرتی دارند، دیر یا زود آن را از دست می‌دهند. حتی اگر بنا بر منطق نیچه، جنگ و تنازع را عامل انتخاب فرد برتر بدانیم، قوه اراده در جنگ‌ها، مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده به حساب می‌آید و این یک امر معنوی است. چه بسا کسی از نظر ظاهری و مادی انسان ضعیفی باشد، اما از لحاظ اراده و ملکات معنوی، قدرت فوق‌العاده‌ای داشته باشد؛ در حالی که نیچه این بُعد از حقیقت انسان را که عالی‌ترین بُعد وجودی اوست نادیده گرفته است.

۳) قدرت مادی، در حد خود یک ارزش است؛ دین و اخلاق هم آن را مردود نمی‌دانند، ولی ارزش ذاتی برای آن قائل نیست. نیچه نمی‌تواند ارزش ذاتی قدرت را ثابت کند. قدرت مادی اگر ارزشی هم داشته باشد، ارزش غیري دارد، یعنی برای زندگی دنیا مطلوب است. تازه زندگی دنیا هم ارزش ذاتی ندارد و نیچه نتوانسته است آن را ثابت کند و از همین رو، اندیشه او سر از نیچه‌لیسم برآورده است.

۴) بر فرض که ارزش زندگی دنیا را بپذیریم، اثبات ارزش قدرت در نظریه قدرت‌گرایی نیچه، مبتنی بر این است که بپذیریم تنها راه برای زندگی (خوب)، تنازع با دیگران و غلبه بر آنان است (مصباح، ۱۳۸۴، ص ۱۷۸)، در حالی که با توجه به بلوغ فکری و عقلانی بشر، راه‌های بهتری برای یک زندگی ایدآل و مطلوب وجود دارد.

۵) قدرت، کاربردهای مختلف و متضاد دارد. آیا قدرت بر انجام اعمال بد، مانند قدرت بر فساد و انحطاط، قدرت بر ظلم و ستم و حق‌کشی، دارای حُسن است؟ آنسلم، در باره کسی که

قدرت را برای این‌گونه امور می‌خواهد می‌گوید: «هرچه او بر انجام این امور قادرتر باشد، سیطره تباهی و انحراف بر او بیشتر است و سیطره خود او بر این‌ها کمتر خواهد بود» (تالیافرو، ۱۳۸۲، ص ۱۴۴).

و بسیار قابل توجه است این سخن آکوئیناس که گفته است: «معصیت یعنی قصور در انجام دادن یک فعل کامل. بنابراین، قدرت بر انجام معصیت، به منزله قدرت بر قصور در عمل است که مایه بدنامی قدرت است» (همان، ص ۱۴۴).

۶) تجربه ثابت کرده است که قدرت مادی مثل پول، زور، ریاست و حکومت، انسان را دچار غرور می‌سازد. کمتر بوده‌اند افرادی که به قدرت رسیده باشند ولی دست به ظلم و ستم نیالوده باشند. بدیهی است که ظلم و ستم هیچ تناسبی با تکامل ندارد.

۷) در باب مطلوب بودن قدرت، نیچه تنها تئوری و فرضیه ارائه کرده، ولی بسیاری از جباران و قدرتمندان که تا بن دندان، غرق در قدرت‌های مادی بوده‌اند، عملاً این راه را رفته‌اند، تا این فرضیه را عملی کنند، اما به جایی نرسیده‌اند. نه تنها به مطلوب و مقصود و عزت خیالی خویش نرسیده‌اند، بلکه به مرور زمان، اسم و رسم‌شان محو و نابود شده است و امروزه هیچ‌گونه نام و یادی، جز قصه‌ی پرغصه‌ی سرنوشت شوم‌شان باقی نمانده است.

۸) برخلاف برداشت نیچه، دین و اخلاق، انسان‌ها را به ترک دنیا و لذت‌های آن دعوت نمی‌کند. آرمان زهد در آموزه‌های مسیحیت که مرتب در نوشته‌های نیچه مورد اشاره و نقد قرار گرفته است، یک امر سلیقه‌ای و برداشت نادرست از مسیحیت اصیل است. اسلام که نمونه و نسخه کاملی از ادیان توحیدی است هیچ‌گاه انسان‌ها را دعوت به زهد و رهبانیت نمی‌کند، بلکه به شدت آن را رد می‌کند.

دین، نه دنیاگرایی را به طور مطلق می‌پذیرد و نه آموزه‌های مسیحیت را تأیید می‌کند. ادیان الهی همیشه بشریت را به جاده اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط دعوت کرده است. امام باقر (علیه السلام) رابطه و پیوند دنیا و آخرت را طوری بیان کرده که گویا این دو، دو وجه از یک حقیقت محسوب می‌شوند. فرمود: «لَيْسَ مِمَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَلَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۷، ص ۷۶). کسی که دنیای خود را برای آخرتش یا آخرتش را برای دنیای خود ترک نماید از ما نیست. این روایت، موضع دین را نسبت به دنیا به خوبی روشن می‌سازد.

۹) نیچه، محبت مسیحی را محکوم می‌کند، زیرا آن را محصول ترس می‌داند، یعنی چون از همسایه می‌ترسم، به او احترام می‌گذارم. راسل می‌گوید: هرگز به نظر نیچه نرسید که خود این شهوت قدرت که او به «ابر مرد» خود ارزانی می‌دارد نتیجه ترس است (راسل، ۱۳۹۰، ص ۹۸۷).

برخی ملاحظات مبنایی دیدگاه نیچه

اضافه بر اشکالات و نقدهای گذشته، برخی از ملاحظات مبنایی نیز راجع به دیدگاه نیچه در باب ناسازگاری دین و اخلاق قابل طرح است که به آن اشاره می‌شود.

(۱) ریشه توهم ناسازگاری، نفی عقل و عقلانیت به عنوان مبنای کشف حقیقت است. اگر آن گونه که نیچه می‌پندارد، اراده در انسان اصیل است و حقیقت مستقل از اراده، پنداری بیش نیست، طبیعی است که میان اخلاق به عنوان محصول گزینه قدرت طلبی در انسان (اخلاق سروران)، با ارزش‌های مورد تأکید ادیان الهی که در صدد تعدیل و هدایت غرایز انسان هستند، تعارض پیش آید؛ اما اگر حقیقت چه در بعد هستی‌شناختی و چه در بعد ارزش‌شناختی، مستقل از اراده انسان به رسمیت شناخته شود، آنگاه بدون شک، بین اخلاق و دین هماهنگی و همسازی ایجاد می‌شود. ریشه‌ی ستیز نیچه با دین و اخلاق نهادینه شده در تاریخ بشر، عقل‌ستیزی اوست.

(۲) با توجه به سرشت انسان و محدودیت‌های وجودی او، تصویر ابرانسان یا اراده معطوف به قدرت نیچه یک تصویر موهوم و خلاف واقع است. اصولاً انسان برخوردار از قدرت محض در جهان طبیعت که جهان محدودیت‌هاست ممکن نیست. البته در جهان آخرت که پیراسته از محدودیت و تنگناهای عالم طبیعت است می‌توان به چنین قدرتی در پرتو رحمت الهی دست یافت. همچنین قدرت محض از اوصاف خداوند است و انسان صرفاً در پرتو پیوند با خدا و بهره‌مندی از ولایت الهی می‌تواند به آن دست یابد.

(۳) هرچند نیچه از هستی‌شناسی و متافیزیک می‌گریزد ولی اندیشه او در باب انسان و اصالت دادن به غرایز و طبیعت انسانی و حیات مادی دنیوی، خود یک قضاوت هستی‌شناختی و متافیزیکی است.

(۴) عشق به قدرت در انسان، همچون عشق به دیگر مظاهر کمال مثل علم و جمال و هنر، از جمله فروع عشق به خداوند سبحان است که در فطرت انسان سرشته شده است و لذا عشق به قدرت نه تنها با دین منافات ندارد، بلکه می‌تواند به آن رهنمون گردد.

(۵) براساس نگرش نیچه، که معرفت و باور انسان را ناشی از چشم‌انداز وجودی وی می‌داند، خود اندیشه نیچه هم در واقع برآمده از چشم‌انداز ویژه اوست و فاقد ارزش عینی و همگانی است.

۵. نتیجه

نیچه معتقد است دین و اخلاق دینی ریشه در مقاصد کین‌خواهانه و اهداف قدرت‌طلبانه بشر دارد. ایشان ارزش‌های دینی را ارزش واقعی ندانسته و خود، تعریف خاصی از اخلاق و ارزش‌های آن دارد. از نظر نیچه، بزرگترین منقصت دین آن است که موجب ضعف و پستی انسان می‌شود. از نظر

نیچه، انسان‌های ضعیف محکوم به مرگ و نابودی اند، ولی دین از آنان حمایت می‌کند. نیچه، دستاورد دین را زهد، ترک دنیا و ترک زندگی می‌داند. از نظر نیچه، در جهان، قانون تنازع بقاء حاکم است و قدرت، تنها چیزی است که می‌تواند موجب بقاء و تکامل انسان گردد. تمام ارزش‌ها از نظر نیچه به قدرت برمی‌گردد. نیچه، منشأ و منبع ارزش را خواست و اراده انسان‌های قدرتمند، یعنی انسان‌های والاتبار و اشراف می‌داند نه دستور خدا و یا حکم عقل. دیدگاه نیچه از جهات مختلف دارای نقص و اشکال است. منقصت روش شناختی آن در این است که ایشان در مورد دین و مصادیق دینداری تحقیق نکرده و حداقل به استقراء و بررسی تجربی نیز نپرداخته و برای اثبات مدعای خود هیچ‌گونه دلیل عقلی و منطقی ارائه نکرده است. همین نقصان در دیدگاه اخلاقی او نیز وجود دارد. اشکال فلسفی دیدگاه نیچه آن است که ارزش‌های اخلاقی را مبتنی کرده بر قانون طبیعت، در حالی که قوانین طبیعت از آن جهت که قانونی است حاکم بر موجودات بی‌شعور و بی‌اراده، نمی‌تواند مبنای قوانین اخلاقی که قوامش به ادراک و اختیار و نیت و قصد است قرار گیرد. اشکال اخلاقی این دیدگاه آن است که بر نابودی همه انسان‌های ضعیف تأکید دارد، در حالی که هیچ وجدان سالمی این حکم را نمی‌پذیرد و آن را ضد اخلاقی می‌داند. در هیچ مکتب اخلاقی، نابودی ضعیفان تجویز نشده است، زیرا این کار مخالف صریح حکم عقل و بر ضد وجدان انسانی و فطرت بشری است. ضعف سیاسی و اجتماعی این دیدگاه آن است که نیچه، اراده و خواست والاتباران و قدرتمندان را معیار ارزش می‌داند، در حالی که مصادیق قدرت در جهان متعدد است و هر کدام خود را کدخدای جهان و برتر از دیگران می‌داند؛ نیچه معیار مشخصی را در این زمینه بیان نکرده است.

منابع

* قرآن

* نهج البلاغه

۱. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغة (ج ۵). قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۲. ابن مسکویه، احمد بن محمد (۱۳۸۱). تهذیب الاخلاق. ترجمه و توضیح علی اصغر حلبی. تهران: اساطیر.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۸ق). لسان العرب. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴. استرن، جی. پی (۱۳۷۳). نیچه. ترجمه عزت الله فولادوند تهران: بنیان گذاران فرهنگ امروز.
۵. اشتاینر، رودلف (۱۳۹۰). نیچه جنگجوی آزادی. ترجمه رویا منجم. تهران: نشر علم.
۶. افلاطون (بی تا). دوره آثار افلاطون. ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی. تهران: انتشارات خوارزمی.
۷. بهشتی، احمد (۱۳۸۶). فلسفه دین. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۸. پترسون، مایکل و دیگران (۱۳۷۹). عقل و اعتقاد دینی. ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی. چاپ سوم. تهران: طرح نو.
۹. تالیافرو، چارلز (۱۳۸۲). فلسفه دین در قرن بیستم. ترجمه ان شاء الله رحمتی. تهران: سهروردی.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵). دین شناسی. تحقیق محمدرضا مصطفی پور. قم: اسراء.
۱۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعه (ج ۱۷). قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام.
۱۲. دورانت، ویلیام جیمز (۱۳۷۶). تاریخ فلسفه. ترجمه عباس زریاب. تهران: انتشارات علمی- فرهنگی.
۱۳. راسل، برتراند (۱۳۷۱). قدرت. ترجمه نجف دریابندری. تهران: انتشارات خوارزمی.
۱۴. راغب اصفهانی، حسین (۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن. تحقیق صفوان عدنان داودی. بیروت: دارالعلم.
۱۵. سید قریشی، ماریه (۱۳۸۱). دین و اخلاق. قم: بضعه الرسول.
۱۶. شهریار، حمید (۱۳۸۵). فلسفه اخلاق در تفکر غرب از دیدگاه السدیرمک اینتایر. تهران:

- سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
۱۷. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۸۳). شیعه در اسلام. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۸. _____ (۱۳۷۲). اصول فلسفه و روش رئالیسم (ج ۵). چاپ سوم. قم: انتشارات صدرا.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۲ق). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه تاریخ عربی.
۲۰. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق). العین، چاپ دوم. قم: انتشارات هجرت.
۲۱. فیض کاشانی (۱۳۸۳). المحجبه البیضاء فی تهذیب الاحیاء. قم: دفتر انتشارات اسلامی (جامعه مدرسین).
۲۲. کاپلستون، فریدریک (۱۳۸۸). نیچه فیلسوف فرهنگ. ترجمه علیرضا بهبهانی و علی اصغر حلبی. تهران: انتشارات زوّار.
۲۳. _____ (۱۳۸۲). تاریخ فلسفه. ترجمه داریوش آشوری. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
۲۴. کاسیرر، ارنست (۱۳۷۲). فلسفه روشن اندیشی. ترجمه نجف دریابندری. تهران: خوارزمی.
۲۵. _____ (۱۳۷۰). فلسفه روشنگری. ترجمه یدالله موقن. تهران: انتشارات نیلوفر.
۲۶. کیپوتر، جان دی (۱۳۸۸). اینک دین. ترجمه مرضیه سلیمانی. تهران: نشر علم.
۲۷. کردفیروزجانی، یارعلی (۱۳۸۶). چنین گفت نیچه. تهران: کانون اندیشه جوان.
۲۸. کرسون، آندره (۱۳۶۳). فلاسفه بزرگ. ترجمه کاظم عمادی. تهران: انتشارات صفی علیشاه.
۲۹. گنسلر، هری (۱۳۹۰). درآمدی بر فلسفه اخلاق معاصر. ترجمه مهدی اخوان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۰. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۷). نقد و بررسی مکاتب اخلاقی. چاپ دوم. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳۱. _____ (۱۳۷۳). دروس فلسفه اخلاق. چاپ سوم. تهران: انتشارات اطلاعات.
۳۲. _____ (۱۳۶۸). آموزش عقاید. قم: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
۳۳. مصباح، مجتبی (۱۳۸۴). بنیاد اخلاق. چاپ سوم. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳۴. مطهری، مرتضی (۱۳۸۹). مجموعه آثار (ج ۲۲). تهران: صدرا.
۳۵. _____ (۱۳۸۹). مجموعه آثار (ج ۳). چاپ پانزدهم. تهران: قم، صدرا.
۳۶. _____ (۱۳۸۹). مجموعه آثار (ج ۱۵)، چاپ ششم. قم: انتشارات صدرا.

۳۷. _____ (۱۳۷۶). انسان کامل. قم: انتشارات صدرا.
۳۸. معلمی، حسن (۱۳۸۴). فلسفه اخلاق. قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
۳۹. نوری (محدث)، میرزاحسین (۱۴۰۸ق). مستدرک الوسائل. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۴۰. هابز، توماس (۱۳۸۹). لویاتان. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی.
۴۱. یاسپرس، کارل (۱۳۷۳). مسیح. ترجمه احمد سمیعی. تهران: انتشارات خوارزمی.
42. Nietzsche, F. (1967). *The Will to Power* (Translated by Walter Kaufmann & R.J. Hollingdale, Edited by Walter Kaufmann). Vintage Books.
43. Nietzsche, F. (1967). *On the Genealogy of Morals & Ecce Homo* (Translated by Walter Kaufmann & R.J. Hollingdale, Edited with commentary by Walter Kaufmann). Vintage Books.
- 44. Nietzsche, F. (1974). *The Gay Science: With a Prelude in Rhymes and an Appendix of Songs* (Translated with commentary by Walter Kaufmann). Vintage Books.
45. Nietzsche, F. (2004). *Beyond Good and Evil* (Translated by Helen Zimmern). Dover Publications.
46. Nietzsche, F. (2005). *The Anti-Christ, Ecce Homo, Twilight of the Idols* (Translated by Judith Norman). Cambridge University Press.
47. Nietzsche, F. (2006). *Thus Spoke Zarathustra: A Book for All and None* (Edited by Adrian Del Caro). Cambridge University Press.
48. Nietzsche, F. (2004). *The Antichrist: A Curse on Christianity* (In a new translation by Thomas Wayne). Algora Publishing.